

---

# برج فرازان

---

باربارا تاکنن

مترجم  
عزت‌الله فولادوند



نسترمایه

تهران

۱۳۹۸

## فهرست

۷	.....	مقدمه مترجم
۳۵	.....	پیشگفتار
۳۹	.....	آنارشئیستها: ۱۸۹۰-۱۹۱۴
	.....	آرمان و عمل
۱۰۹	.....	انگلستان: ۱۸۹۵-۱۹۰۲
	.....	بزرگان قوم
۱۹۱	.....	ایالات متحد امریکا: ۱۸۹۰-۱۹۰۲
	.....	پایان رؤیا
۲۶۳	.....	فرانسه: ۱۸۹۴-۱۸۹۹
	.....	«من طالب پیکارم!»
۳۴۱	.....	لاسه: ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷
	.....	طبیل پیوسته بانگ
۴۲۳	.....	آلمان: ۱۸۹۰-۱۹۱۴
	.....	«حال و هوای نرونیسیم»
۵۰۵	.....	انگلستان: ۱۹۰۲-۱۹۱۱
	.....	انتقال قدرت
۵۷۹	.....	سوسیالیستها: ۱۸۹۰-۱۹۱۴
	.....	مرگ ژورس
۶۵۵	.....	بی نوشت
۶۵۷	.....	کتابنامه
۶۶۹	.....	فهرست راهنما

# آرمان و عمل

چنان این رؤیا دلکش و فریبا بود که جامعه‌ای باشد بدون دولت، بدون حکومت، بدون قوانین، بدون مالکیت که در آنها نهادهای فاسد به دور ریخته شده باشند و آدمی آزادانه بتواند آنگونه که خواست خدا بوده به خیر و نیکی برسد که در بیست سال پیش از ۱۹۱۴، شش رئیس دولت در راه این آرمان به قتل رسیدند. این شش تن عبارت بودند از کارنو<sup>۱</sup> رئیس جمهور فرانسه، کانوواس<sup>۲</sup> نخست‌وزیر اسپانیا، الیزابت<sup>۳</sup> همسر امپراتور اتریش، اومبرتو<sup>۴</sup> پادشاه ایتالیا، مکینلی<sup>۵</sup> رئیس جمهور امریکا و کانالکاس<sup>۶</sup> نخست‌وزیر دیگر اسپانیا، که به ترتیب در ۱۸۹۴، ۱۸۹۷، ۱۸۹۸، ۱۹۰۰، ۱۹۰۱، ۱۹۱۲ کشته شدند. صفت جابر و زورگو به هیچ‌کدام از آنها قابل اطلاق نبود. کشتنشان صرفاً حرکتی بود برای جلب توجه به آرمان آنارشیستی<sup>۷</sup> که از افرادی کارد به استخوان رسیده و مایوس یا فریب‌خورده سر می‌زد.

قهرمان جنبشی که این قربانیان را بلعید، شخص نبود، آرمان بود - یا به گفته مورخی که تاریخ این طغیان را رقم زده است، «خیالپردازی مشتی افراد رمانتیک در مانده و نومید»<sup>۸</sup>. این جنبش

1. Sadi Carnot (1837-1894)

2. Antonio Canovas del Castillo (1828-1897)

3. Elizabeth (1837-1898)

4. Umberto (Humbert) (1844-1900)

5. William McKinley (1843-1901)

6. José Canalejas y Méndez (1854-1912)

۷. اصطلاح «هرج و مرج طلب» که در پاره‌ای از نوشته‌ها در ترجمه «آنارشیست» به کار می‌رود از لحاظ لغوی غلط، اصطلاحاً نادرست و از نظر تاریخی نامنصفانه است. ریشه اصطلاح عبارت است از پیشوند an (= نا، بی) + واژه یونانی archos (= حاکم، فرمانروا، از archein = آغازیدن، فرمان‌راندن). آنارشی یعنی بی‌حکمرانی یا بی‌فرمانی و، به سخن دیگر، مخالفت با حکومت و فرمانروایی. آنارشیست هرج و مرج طلب نیست؛ با فرمان‌دادن و فرمان‌بردن مخالف است و عقیده دارد باید نوع دیگری نظم وجود داشته باشد و آزادانه، بدون فشار حکومت، به وسیله مردم مراعات شود. زبان فارسی در این سوءفهم تنها نیست؛ زبانهای اروپایی هم در تداول آنارشیسم را به مفهوم بی‌بند و باری و هرج و مرج طلبی می‌گیرند. شاید سبب این سوءتعبیر وحشتی باشد که آنارشیسم همیشه در دل همه - از چپ و راست و وسط، مرتجع و میانه‌رو و سوسیالیست - افکنده است. به هر حال، جای آن دارد که این اشتباه تصحیح شود و آنارشیستها که به‌رغم آرمانخواهی و خلوص، بار شکست را در تاریخ معاصر بر دوش کشیده‌اند، ناگزیر به تحمل ناسزا نیز نگردند. (مترجم)

8. Nomad, Rebels, 13.

از سویی نظریه پردازان و متفکران و هوشمندان صمیمی و مخلص داشت که به بشریت عشق می‌ورزیدند و از سوی دیگر مجهز به ابزارهای لازم بود، یعنی انسانهایی خُرد و ناچیز که متأثر از بدبختی و بیچارگی و خشم و خواری و نومیدی و تهیدستی، پذیرای آن آرمان می‌شدند تا بدانجا که وجودشان به تسخیر آن درمی‌آمد و دست به عمل می‌زدند. اینها همان تروریستها یا آدمکشان بودند. میان دو گروهی که هر دو در خدمت آرمان گام برمی‌داشتند هیچ‌گونه تماسی نبود.

متفکران در روزنامه‌ها و جدلنامه‌ها، روی کاغذ نمونه‌های شگفت‌انگیز ارائه می‌دادند. از روز موعود آنارشیسیم که جهان سراسر از بدیها و تیرگیها تهی و سرشار از دادگری و نیک‌بختی و راستکاری شده باشد سخن می‌گفتند. طبقه حاکم و متحد منفورش بورژوازی را آماج رجزخوانیهای آکنده به کینه‌ورزی قرار می‌دادند و به باد دشنام می‌گرفتند. ندا سر می‌دادند که وقت اقدام و هنگام «تبلیغ به‌وسیله عمل» برای برانداختن دشمن فرارسیده است. ولی چه کسی را ندا می‌دادند؟ خواستار کدام اقدام بودند؟ دقیقاً مشخص نمی‌کردند. اما بدون اطلاع آنان، در اعماق جامعه، مردمان تنها و بی‌کسی بودند که به این ندا گوش فرا می‌دادند. طنین رجزخوانیها و بانگ شیپور رزم را می‌شنیدند و درخشش روز موعود نویدبخش یک زندگی بدون گرسنگی و بدون ارباب را می‌دیدند. و ناگهان یکی از ایشان که احساس ستمدیدگی یا رسالت می‌کرد از جا برمی‌خاست، بیرون می‌رفت و می‌کشت – و البته جان خود را نیز بر سر این کار می‌گذاشت و در محراب آرمان فدا می‌شد.

خاستگاه چنین کسان بیغوله‌های تنگدستان بود – جایی که تنها فرمانروا گرسنگی و آلودگی بود؛ جایی که مسلولان سرفه می‌کردند و هوا از بوی مستراح و کلم پخته و آبجو پس مانده سنگین شده بود؛ جایی که شیرخواران جیغ می‌کشیدند و همسران ناگهان در انفجار مشاجره نعره‌هایشان بلند می‌شد؛ جایی که سقف چکه می‌کرد و از درز پنجره‌های کهنه و فرسوده باد سرد زمستانی به درون می‌وزید؛ جایی که خلوت به تصور نمی‌آمد؛ جایی که پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ و بچه‌ها همگی در یک اتاق می‌خوردند و می‌خوابیدند و هم‌آغوش می‌شدند و دفع می‌کردند و گریبان به بیماری می‌سپردند و می‌مردند؛ جایی که در بین غذاها در کتری چای لباس چرک می‌جوشاندند و از قوطیهای کهنه به‌عنوان صندلی و از مشتی پوشال متعفن به عنوان تختخواب و از تخته‌ای که میان دو جعبه می‌انداختند به عنوان میز استفاده می‌کردند؛ جایی که بچه‌های خانواده همه با هم نمی‌توانستند از خانه بیرون بروند چون لباس به تعداد کافی برای همه وجود نداشت؛ جایی که خانواده‌های آبرومند بناچار می‌بایست در جوار مستها و دزدها و روسپیها و مردانی که به کوچکترین بهانه همسرانشان را به باد کتک می‌گرفتند زندگی کنند؛ جایی که زندگی فقط نوسانی بود بین بیکاری و مشقت کار پایان‌ناپذیر؛ جایی که یک سیگار پیچ و زنش می‌بایست در ازای سیزده

سنت مزد در ساعت، هفت روز در هفته روزی هفده ساعت جان بکنند تا بتوانند از عهده تأمین مخارج یک عائله پنج‌نفری برآیند؛ جایی که مرگ یکتا در زندان حیات و یگانه تجمل زندگی بود، و اندوخته یک عمر می‌بایست به مصرف کالسکه نعلش‌کش و گل و صف عزاداران برسد تا مبادا متوفی گمنام بماند و گرفتار آخرین بی‌آبرویی تدفین در گورستان فقرا شود.

آنارشیسیتها معتقد بودند به محض اینکه مالکیت، یعنی مادر همه خباثت، از میان برداشته شود، دیگر هیچ‌کس انگلوار از دسترنج دیگری زندگی نخواهد کرد، و آدمی آزاد خواهد شد تا فطرتاً از عدالت طبیعی در میان همگان بهره‌مند شود. همکاری و معاضدت جای دولت را خواهد گرفت، و قانون برین رفاه و آسایش عمومی جانشین قوانین موجود خواهد شد. برای حصول این مقصود، اصلاح مفاسد کنونی جامعه از راه انتخابات یا به‌وسیله استدلال و اقتناع بیفایده است زیرا طبقه حاکم هرگز از اموال خویش یا قدرتها و قوانین حافظ آن اموال دست برنخواهد داشت. از این‌رو، باید به خشونت متوسل شد. فقط برانداختن نظام بدخیم و بداندیش موجود از راه انقلاب به نتیجه مطلوب خواهد انجامید. وقتی بنیان قدیم بکلی ویران شد، نظام اجتماعی جدیدی مبتنی بر برابری مطلق جای آن را خواهد گرفت و دیگر وضع به گونه‌ای نخواهد بود که کسی سلطه براند و دیگران از او تمکین کنند و همه کس از همه چیز به اندازه کافی بهره خواهد برد. در نظر آنارشیسیتها این فکر به حدی خردپسند و معقول می‌نمود که گمان می‌رفت اگر طبقات ستمدیده از آن آگاه شوند، ناگزیر باید پاسخ مثبت ابراز کنند. بنابراین، جنبش آنارشیسیت مکلف بود با اشاعه مرام از طریق لفظ و عمل، مظلومان را از این آرمان آگاه کند تا عاقبت روزی یکی از همین‌گونه اعمال مانند جرقه، آتش شورش را روشن کند.

از حدود سال انقلابی ۱۸۴۸، یعنی از دوره‌ای که این مسلک آغاز به شکل‌گرفتن کرد، پیامبران عمده آنارشیسیم دو تن بودند: یکی پیر ژوزف پرودون<sup>۱</sup> فرانسوی و دیگری مرید او، میخائیل باکونین<sup>۲</sup>، که از سرزمین اصلی خود، روسیه، جلائی وطن کرده و رهبری جنبش را در دست گرفته بود.

پرودون می‌گفت: «هر کس به سوی من دست دراز کند و بخواهد بر من حکم براند، غاصب و جابر و زورگوست. من اعلام می‌کنم که چنین کسی دشمن من است... حکومت انسان بر انسان یعنی بردگی. قوانین چنین حکومت برای توانگران به منزله تار عنکبوت و برای تهیدستان به مثابه زنجیرهای پولادین است.»<sup>۳</sup> بالاترین حد کمال برای یک جامعه آزاد این است که در آن فرمانروایی

1. Pierre Joseph Proudhon (1809-1865)

2. Mikhail Bakunin (1814-1876)

3. P. J. Proudhon, *Confessions of a Revolutionary*.